



از استاد شهید مرتضی مطهری (۱۰)

# عمل به احکام وجدان مشروط به تأیید عقل است

نظریه وجدان اخلاقی در عین اینکه خیلی نکات ظریف و لطیف دارد قابل انتقاد است و یک سلسله انتقادها از او شده است انتقادهایی که ادعا هم درست است اولاً اینکه در این نظریه عقل محض بقول او (کانت) یا عقل نظری یا محسوس عقل نظری بقول ما (فلسفه بیش از حد تحقیر شده است) انتقاد است نظریه کانت که می گوید ما از راه عقل نظری هیچ یک از این مسائل را نمی توانیم اثبات کنیم اتفاقاً بدون اینکه ما راه وجدان و عقل عملی را انکار کرده باشیم از راه عقل نظری هم آزادی و اختیار و هم بهاد و خودتقدس انسان را نمی توانیم اثبات کنیم هم وجود خدا و هم اساساً خود مسائل اخلاقی را (خود اخلاق) خود فرمانهای اخلاقی را که از وجدان الهام می گیرد می توان اثبات کرد عقل هم لااقل عنوان یک موبدی از وجدان همین فرمانها را تأیید می کند

مسئله دیگر آنکه کانت میان کمال و سعادت تفکیک کرده و این اشتباه بزرگی است کمال از سعادت منفک نیست هر کمال خودش نوعی سعادت است منتها سعادت یعنی خوشی منحصر به خوشیهای حسی نیست و این از آقای کانت عجیب است از این آقای کانت باید پرسید شما می گویند وقتی انسان با وجدانش مخالفت می کند یک تلخی شدید در وجدان خودش احساس می کند (و راست هم هست) چطور وقتی انسان از وجدان اطاعت نمی کند احساس تلخی می کند ولی وقتی انسان از وجدان اطاعت نکند نوعی احساس مسرت و لذت نمی کند

پس بنا بر این بقول آقای کانت انسان اگر فرمان وجدان را اطاعت نکند باز احساس تلخی می کند چون خودش گفت و ما فلانیم از سعادت جدا بشی می کنیم فرمان وجدان را اگر اطاعت می کنیم دچار سختی می شویم یعنی احساس رنج می کنیم احساس تکلیف به معنی مشقت می کنیم مخالفتش که بکنیم بدتر احساس رنج می کنیم پس چه اطاعت

مقدمه  
در ادامه درسهای استاد شهید مطهری در مورد فلسفه اخلاق نظریات کانت بر اصول و وجدان اخلاقی، سعادت و کمال، آزادی و اختیار مطرح گردیدند و توضیح داده شد از این شماره به نقد و بررسی نظریات کانت پرداخته و اولین مسئله مطرح شده یعنی «وجدان اخلاقی» را در این شماره مورد نقد قرار می دهیم

بکنیم و چه اطاعت نکنیم در هر دو حال احساس مشقت و رنج می کنیم که چنین چیزی معنی ندارد و محال است. دلیل اینکه انسان اینجا که فرمان وجدان را مخالفت می کند رنج می برد و درد می کشد به همین دلیل وقتی انسان ندای وجدان را اطاعت نکند همان دلیل غرق در یک نوع مسرت و لذتی که قابل توصیف نیست می شود. آنکه اشاره می کند بعد از اشاره در روش به نوع دیگری یک گلشن می شود کسیکه رنج خود را حتی باران را می طلبد. بعد از اینکه برای راحتی دیگران رنجی متحمل می شود از همین تحمل رنج در وجودش احساس نوعی مسرت و رضایت می کند که نظیر آن را در هیچ لذت حسی انسان درک نمی کند. نوعی برای همین مطلب در خاتمه اشارات بحثی باز کرده است تحت عنوان اینکه اگر ما لذت را منحصر به لذت حسی بدانیم اشتباه است. بعد مثالهایی برای لذت های معنوی (غیرحسی) ذکر می کند. اینکه لذات برای انسان فقط لذت حسی نیست در روانشناسی امروز هم یک موضوع مشخص است. لذت حسی لذتی است معمولاً عضوی و مربوط به یک محرک خارجی است مثلاً غذا وقتی باسطح زبان تماس پیدا می کند، اعصاب انسان تأثیر پیدا میکند و لذتی پیدا می شود. یا لذتهای دیگری که شامه یا لامسه پیدامی کند ولی یک سلسله لذتهای دیگر هست مثل لذت

فهرمانی یک نفر بعد از آنکه احساس کرد بالا دست همه قرار گرفته است. موجب این لذت حسی خارجی نیست. (یعنی از یک عامل خارجی نیست) انسان از اینکه محبوب مردم دیگر باشد احساس لذت می کند خوب این کسی که احساس می کند جامعه او را دوست دارد احساس لذت می کند یک عام از کشف یک حقیقت علمی احساس لذت می کند

می گویند در میان علما همیشه افزاینده بوده اند. چون تسبیح طوسی یا شخص دیگر که گاهی اوقات وقتی مسائل برایش مشکل می شد شروع به فکر می کرد تا مسئله را حل می کرد. وقتی آخر شب مسئله برایش حل می شد چنان حالت وجدی به او دست می داد که می گفت: «این الملوک و اینا الملوک من هذه الذمه» پادشاهان و شاهزادگان کجا بودند که بیایند ببینند لذتی که من الان احساس می کنم بیشتر است یا لذتهایی که آنها از امور حس برده اند. سید محمد باقر حجت الاسلام در شب زفافش تا وقتی که پیش عروس برود یک مقدار فاصله بود. در آن فاصله به مطالعه پرداخت، چنان غرق در مطالعه شد که پادش رفت شب زفافش است تا اینکه صدای اذان را شنید عروس بیچاره از اینکه اونیا آمده بود ناراحت بود و خیالی می کرد که او را نیستند است. ولی وقتی سید آمد قسم خورد که چنان غرق در مطالعه شده بودم که فراموش کردم امشب شب عروسی ما است. لذت لذت علم است. و لذتی حسی نیست.

بنابر این نمی شود مسئله لذت را از امور وجدانی جدا کرد. بیان علمی و فلسفی اش را نوعی و غیره جور دیگر بیان می کنند. به هر حال وقتی درون انسان به چیزی که می خواسته است برسد لذت در او پیدا می شود. و از اینکه به کمالی که باید برسد، نرسد برای انسان درد پیدا می شود. بنا بر این تفکیک کمال از لذت که سخن رایجی در فلسفه اروپا شده است (که آیا انسان باید تابع کمال باشد یا سعادت و لذت)، هردو درست است، هر کمال خود بخود نوعی

لذت بدنیاال خود می آورد و اینکه تابع کمال وقتی بدنیاال کمال می رود بدنیاال لذت نمی رود، او کمال را برای خود کمال جستجو می کند.

رسیدن به کمال برای انسان خواه ناخواه لذت می آفریند این است که نظریه اش (نظریه کانت) تا حد زیادی مخلوش است. آن مساله مطلق بودن هم که ذکر می کند. خود فرنگیها هم به آن ایراد گرفته اند که به آقا، احکام وجدان اینقدرها هم که تو می گویی، مطلق نیست و قدرت این بحث با حسی که متکلمین ما با اصولین مادر باب احکام عقل و در باب حسن و قبح عقلی دارند بهم نزدیک است. متکلمین و اصولین ما معتقدند بعضی از احکام مطلقند و حرف آنها درست است. مثلا می گویند عدالت در روح انسان خوب است یک حکم مطلق است. و ظلم که در روح انسان بد است یک حکم مطلق است. اما راستی یک حکم مطلق نیست. راستی تابع فلسفه خودش است و گاهی راستی فلسفه خودش را از دست می دهد به آقای کانت این ایراد را گرفته اند، تو که اینقدر تابع حکم مطلق هستی، می گویی راستی فرمان مطلق وجدان است. مصلحت دیگر برش نمی شود. گفتند بسیار خوب. حالا یک دیوانه ظالمی کاردی بدستش گرفته و سراغ یک بیچاره ای را میگیرد و اگر او را پیدا کند قطعا شکمش را سرفه می کند. از تو می پرسد که آیا اطلاع داری این کجا است یا نه؟ یک جوابی باید بدهی چون اگر بجوای سکوت بگویی شکم خودت را سرفه می کند. تو چه جوابی می دهی؟

آیا می گویی اطلاع دارم. یا اطلاع ندارم. اگر بگویی اطلاع ندارم که دروغ گفتی وجدان گفته باید راست بگویی.

اگر بگویی اطلاع دارم از تو می پرسد کجاست آیا نشان میدی کجاست یا نه؟ خوب اگر نشان بدهی می رود شکم او را ناحق سرفه میکند.

آیا واقعا وجدان انسان اینقدر مطلق است می گوید تو مطلقا راست بگو. اصلا به نتیجه اش کار نداشته باشی. مساله دروغ مصلحت آمیز است. که سعدی ما هم آورده. و در فقه ما آمده است. دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است یا نه؟ سعدی می گوید دروغ مصلحت آمیز بهتر است. و آن داستانی هم که ذکر کرده خود آن داستان نشان می دهد در ک سعدی از این مساله در ک خوب بوده است. می گوید مرد مقصری را آورده بودند بیستی یک پادشاهی. پادشاه فرمان داد که تارش برسد و یا تنبیهش کنند. آن وقتی که او از زند مالدش مایوس شد شروع به قحش دادن کرد. ولی خود پادشاه نمی شنید که او چه می گوید. پرسید چه می گوید؟ وزیر گفت: او قرآن می خواند.

یک فردی که منتظر بود قطعه شعلی برای او برسد پادشاه او را معلق کند و شود جانشین او شود. گفتند حضرت پادشاه تشابه امثال ما را دروغ گفتن. او دارد به پادشاه قحش می دهد و تو می گویی دارد آیه



**\* تفکیک کمال از لذت که سخن رایجی در فلسفه اروپا شده است (که آیا انسان باید تابع کمال باشد یا سعادت و لذت) هر دو درست است، هر کمال خود بخود نوعی لذت بدنیاال خود می آورد، رسیدن به کمال برای انسان خواه ناخواه لذت می آفریند.**

**\* فرق است میان دروغ مصلحت آمیز و دروغ منفعت خیز خیلی افراد دروغهای منفعت خیز را با دروغ مصلحت آمیز یا استتباب می کنند و یا می خواهند که استتباب کنند. مصلحت داور مدار حقیقت است، مصلحت یعنی رعایت حقیقت نه رعایت خود و سود خود کردن.**

قرآن می خواند سزا گفت دروغ او از راست تو بهتر است. البته این داستان است که سعدی ساخته تا حقیقتی را بگوید دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است. یعنی آن با یک دروغ یک جانی را نجات داد و تو با یک راست جانی را بیشتر به خطر می اندازی آیا اینکه دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است اساسا درست است؟ این یک مساله اخلاقی است، که باید طرح شود.

اینجا من باید یک مطلبی را عرض بکنم و آن این است فرق است میان دروغ مصلحت آمیز و دروغ منفعت خیز. خیلی افراد دروغهای منفعت خیز را با دروغ مصلحت آمیز یا استتباب می کنند و یا می خواهند که استتباب کنند. دروغ مصلحت آمیز یعنی چه؟ یعنی دروغی که فلسفه خودش را از دست داده باشد و فلسفه راستی را پیدا کرده باشد یعنی دروغی که با آن حقیقتی را انسان نجات می دهد. ولی دروغ منفعت خیز یعنی انسان دروغی بگوید تا سودی برده باشد. مساله مصلحت با مساله منفعت نباید اشتباه شود. مصلحت داور مدار حقیقت است. مصلحت و حقیقت دو برادرند که از یکدیگر جدا نمی شوند. مصلحت یعنی رعایت حقیقت نه رعایت خود و سود خود را کردن که این منفعت است. افرادی دروغ به منفعت خودشان می گویند. می گویند چرا دروغ گفتی؟ می گویند دروغ مصلحتی گفتیم. این مصلحت نیست این دروغ است. این مثل همه دروغهای دیگر است. پس این مطلب استتباب شود که دروغ مصلحت آمیز غیر از دروغ منفعت خیز است. مساله دیگر این است یکصد ای همین طور که کانت در این سخنش تقریبا گفته است. می گویند که لازمه اش این است که راست را همیشه باید گفت بدون توجه به نتیجه اش و دروغ را هرگز نباید گفت بدون توجه به نتیجه اش چون بقول او فرمان وجدان مطلق است و آن فرمان عقل است که مشروط است. یک عده ای (بیشتر زردشتیها) این را بر سعدی عیب گرفته اند که سعدی بدآموزی کرده است. در مقاله ای که یکی از فضلالی خودمان نوشته بود انگلستان بعد از آنکه هندوستان را مختل کرد به مدارس دستور داده شد که کتابهای سعدی تدریس شود. برای اینکه سعدی بدآموزی کرده است. زیرا سعدی گفته است که دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است و این بچه ها از حالا نسبت می نهند در راست گویند. ببین چه مردم خوبی هستند. آنقدر دانشان بحال مردم هند سوخته است که نمی خواهند بچه هایشان آنچنان تربیت بشوند و راست گو باشند که حتی دروغ مصلحت آمیز هم نگویند ولی زندان خوب فهمیدند که اینهایی که جلوی تدریس سعدی را در مدرسه ها گرفتند برای این نیست. که سعدی در ابتدای سخنش در دیباچه کتاب گلستان می گوید که نرساها (صیحی ها) دشمن خدا هستند.

بقیه در صفحه ۷۸

## کاوشی در مفهوم ...

بفطرت است، می باشند، عبارت دیگری هر کدام جلوه ای از جلوه های فطرت، و برتری از آن نورند. فی المثل جمعیم که بعنوان عید مطرح شده، در مفهوم عمیق آن که رهایی از بند علایق زندگی و توجه بخدا و خلوت یا خویش است، نمودی - هر چند مجازی - از رجعت به فطرت پاک الهی، و نشانه ای از صفای آن می باشد. عید قربان دگرگونه ای دیگر همین مطلوب را تداعی می کند، بخصوص اگر فلسفه آن مورد توجه قرار گیرد، که عبارت از رهایی از «خویش» این جهانی خویش یا قربانی «خویش» به عنوان عزیزترین عزیزان - فرزندان - است و قربانی بعنوان یکی از سننهای حج باید از چنین ارزشی برخوردار باشد، که خودنمایشی دیگر از فطرت پاک خداوندی بحساب می آید.

در مورد عید فطر، پس از یک ماه عبادت مستمر، روزه گرفتن، تزکیه نفس و نصفه باطن و تقویت هر چه بیشتر رابطه معنوی انسان با مبدأ آفرینش، بازگشت به فطرت - گرچه بلحاظ صوری - جلوه بیشتری می یابد، جشن میلاد پیامبر (ص) مبعث آن حضرت، عید سعید غدیر خم، نیمه شعبان و همه اعیاد این چنینی بعنوان هدایت دافعه شر بدست در

مسیر فطرت الهی، عظمت و ابهت و جلال و شکوه دیگری دارند.

✱ عید نوروز هم از همین عنوان مستثنی نیست چرا که بازگشت طبیعت است به فطرت الهی خویش، و بدان جهت که رجعت الهی بشر را تداعی می کند، و تصویری در حکایت از است، فروغی از آن تا خود دارد که همواره بعنوان عید و سرفرازی از همین جهت مورد تأیید ادیان الهی بوده است. اما آنچه بعنوان «مست» باستانی ایرانی تلقی میشود و گاه مورد نکوهش قرار می گیرد، مورد قبول ما نیست، زیرا «عید نوروز» سرفیض از سرباره های طاقونیه و شرک آمیزی که بر آن پسته اند، ریشه توحیدی و فطری دارد و مطلوبیت اکسای خود را مرفون «عید واقعی» است.

نتیجه گیری از بحث:

از مجموع مطالبی که در بالا مطرح شد می توان این نتیجه را گرفت که عید واقعی بازگشت به «الله» و نشکلی از زلال صفای فطرت است، نزدیکترین عید در این جهان

که جهان - کون و فساد - است، به عید واقعی بدون تردید، عید ظهور حضرت ولی عصر (عج) و تشکیل حکومت جهانی اسلام در برتو وجود شریف آن حضرت می باشد. و عید های دیگر، همه مجازی اند. و از عید واقعی فاصله میگیرند و هر کدام پیرایه دورتر و دورتر میشوند بنابراین بسیار بجاست که ممنتظران حضرت مهدی (عج) در نظام اسلامی خویش، تلاش و کوشش خود را معطوف تحقق عید کنیم. و هرگز به کمتر از عید واقعی رضا ندهیم. انشاء...

ساورانها  
۳۲۱۱ - نقل از کتاب مفاتیح الجنان - سرمد حاج سیخ عباس قمی رد  
\* مجمع اللامه - کلمات بسیار  
شد قرآن کریم سوره مائد، آیه ۱۱۴  
عید از غزل حافظ  
۷ - از مثنوی مولوی

## عمل به احکام ...

ای کربمی که از خزانه غیب  
گرو ترسا و طیفه خورداری  
دوستان را کجا کنی محروم  
تو که با دشمنان نظر داری  
به همین خاطر که سعدی در کمال مرامت گفته است که گیر و محوس دشمن خدا هستند، از رشتنها هم سعدی صددرصد ایرانی و افتخار ایران را ببرد نخور و بدآموز می گویند. اما عیش این نوده است عیب او این بود که گفت گیر و ترسا دشمن خدا هستند. علاوه اسباب این حرف از حساب کتبت و در کس دیگری که چنین حرفی زده عجب است که چطور ممکن است انسان معتقد به این مطلب باشد که است را باید گفت ولو اینکه راست بکلی فلسفه خودش را از دست بدهد، راستی اگر منشاء جانینها در دنیا شود باید دروغی را که جلوی جانها را در عالم می گیرد گفته شود. آیا دروغ است که جانها و حقیقتهایی را نجات می دهد نباید گفته آید هیچ وجدانی چنین حکمی می کند؟ اگر کسی درباره راست و دروغ تجربه داشته باشد این حرف را نمی زند. ببینید گاهی بعضی از آدمها حرفهایی می زنند که در آن زمینه تجربه ندارند مثلا بسند اگر یک آدمی در عمرش بایند راستگو می تواند و همیشه

دروغ گفته باشد یک آدمی که تجربه دارد، یعنی در عمرش راستگو بوده است یک راست گوی واقعی، میفهمد در یک جانی راستی فلسفه خودش را از دست می دهد، در فقه اسلامی هم نسبت یک موارد استثنائی دارد، دروغ هم یک موارد استثنائی دارد حق همین است، مثلی می آورند که مردی از دکان مرغ فروشی خرگوش خومی به قیمت دو ریال خرید که ارزشش بیش از این بود، وقتی وارد خانه شد زنی به او گفت: آرم باغیرت هم خرگوش به خانه می آورد؟ زود خرگوش را بوساند و خودش را مخلص کرد گفت من خرگوش حاضر نیستم که بوی خانه ای که چنین از وجود داشته باشد، یا این باید باشد من

مرد از این برآمد زش خوشحال شد و گفت الحسانا، بگذرد زن با عصمت و باعفتی دارد، خرگوش را بدو به مرغ فروشی پس داد، گفت خواهش می کنم خرگوش را پس بگیرند و بوی مرا بدهند، مرغ فروشی از گرفتن خرگوش امتناع کرد و گفت من مدتی را بگوشی پس نمی گیرم، مرد به ناچار شروع به تعریف کرد و گفت: حقیقتش این است که زن من خیلی باعفت است و حاضر نیست یک خرگوش را در خانه راه بدهد، و شنید زود خرگوش را

گرفت و گوش را داد، گفت: اما یقین دانسته باشی زنم، زن مدعی است و این حرف کسی است که عفت و عصمت اسلامی عرف دلیل ندارد، اگر زنی با ادعا با عصمت و عفت باشد هیچوقت از یک خرگوش رو نمی گیرد، حساب اینکه آن منکر شود که اجازه که راستی و ادعا فلسفه خودش را بدهد، بعد از دست میدهد و از راستی انسان خونها جاری می شود، اگر هم می گویند به اسلام می گویند فقه اسلامی می گویند در آجاسی هم که مجبور هستی بخاطر یک مصلحت و نه بخاطر یک منفعت دروغ بگو

امیرالمؤمنین (ع) از سافرا در این نقل می فرماید که: برای اینکه ذهنت به انحراف عادت نکند در تصور خودت یک چیزی به ذهنت خطور بده و به زیادت چیز دیگری بیاور، مثلا وقتی می گویی ندیده، کم به زنی مقصودت از نه در ذهنت چیزی دیگری باشد، مستقیم ذهنت را با دروغ مواجه نکن تا ذهنت عادت به دروغ گفتن نکند. حقیقت این است که با اینکه در نظریه کانت عناصر بسیار صحیحی هم وجود دارد یک سلسله انتقاداتی بر نظریه او وارد است. (ادامه دارد)